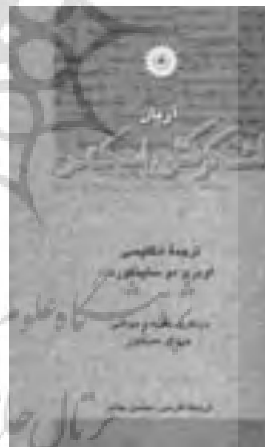


اسکندر از اسطوره تا تاریخ

• عباس جداری کریمیان



■ لشکرکشی اسکندر

■ نویسنده: آریان

■ ترجمه انگلیسی: اوبری دو سلینکورت

■ ترجمه فارسی: محسن خادم

■ تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول: ۱۳۸۸، تعداد صفحات:

۳۶۴

دبیاچه

اطراف حیات مردان بزرگ تاریخ را گاه هاله‌ای از افسانه‌ها و اساطیر فرا می‌گیرد.

در حقیقت اساطیر، چنان با تاریخ آمیخته‌ی می‌گردد که حتی در دوران تاریخ، احوال کسانی چون اسکندر، شارلمانی، سلطان محمود، شاه عباس و ناپلئون گهگاه در روایات عامه و درون افسانه‌ها و اساطیر فرو می‌رود.^۱

این افسانه‌ها به تدریج بر گرد زندگی نامه واقعی آنان حلقه می‌زنند و کم کم زندگی اساطیری را می‌سازند.^۲

هرچند برخی از محققان برآنند که این افسانه‌های اساطیری^۳ مضامین اندیشمندانه و دارای ریشه‌های واقعی تاریخی می‌باشند که بعدها مطابق سلیقه و تصورات راویان شاخ و برگ افسان‌های یافته‌اند.^۴ در میان بزرگان تاریخ، زندگی کمتر شخصیتی را می‌توان یافت که به اندازه اسکندر با آشفتگی‌ها، گزافه‌ها و افسانه‌ها درآمیخته است. آن‌چه از تاریخ و افسانه درباره‌ی اسکندر در دست است مشتمل بر دو دسته است.

اول: منابع اروپایی که با درنظر گرفتن تمامی مبالغه‌ها و تعصبات و نیز خیال‌پردازی‌های مورخان و گزارش‌گران همراه است، اما می‌توان به طور تقریب چهره‌ای روشن و مشخص از وی دریافت نمود.^۵

حتی وقتی پلوتارک^۶ در مقدمه‌ی سرگذشت اسکندر می‌گوید که داستان‌های اسکندر زیاد بوده و وی تنها به نام اختصار و جز کمی از آن‌ها را یاد نکرده ولی با این همه در این سرگذشت، پلوتارک نیز پاره‌ای از داستان‌ها را می‌آورد که جز افسانه نمی‌تواند باشد.^۷

دوم: منابع ایرانی - اسلامی است که شخصیت تاریخی اسکندر در این منابع آن چنان دستخوش تحریف و آشفتگی شده است که به جرأت می‌توان گفت در این منابع، عنصر افسانه بر حقیقت تاریخی زندگی اسکندر فزونی دارد.^۸

در منابع زرتشتی اسکندر را «گجستک»^۹ می‌نامند. مغرب زمینیان او را کبیر می‌نامند و از دیدگاه ایرانیانی که مورد هجوم و ویرانگری‌های اسکندر قرار گرفته بودند و بنیان شکوه و عظمت سرزمینشان توسط وی به لرزه درآمده بود، اسکندر شخصی ملعون است.

منشاء داستان‌های مربوط به زندگی اسکندر

گرچه اسکندر شخصیتی تاریخی است اما از زمان خود او چنان درباره‌ی

و به نام کالیس تنس تألیف کرد. اثر این نویسنده‌ی ناشناس که در میان مورخان به کالیس تنس دروغین معروف است، مینا و سرچشمه‌ی حوادث مربوط به زندگی و لشکرکشی اسکندر، در میان ملل مختلف و به زبان‌های گوناگون گردیده است.^{۱۲}

یادآوری این نکته الزامی است که در میان همراهان اسکندر، کسان دیگری نیز چون بطلمیوس - پس از مرگ اسکندر در مصر سلسله بطالسه را تشکیل داد - و آریستوبولس به نوشتن تاریخ اسکندر پرداخته‌اند. آثار این نویسندگان به تمامی از میان رفته است. گویا پیش از آن که این آثار از میان بروند، مورد استفاده دیگر نویسندگان یونانی قرار گرفته است. از میان آن‌ها می‌توان به آریان اشاره نمود که مأخذ عمده‌ی کتاب آنازیس (لشکرکشی اسکندر) همان تألیفات بطلمیوس و آریستوبولس بوده است.

نگاهی گذار به اسکندرنامه‌های پارسی

احتمال می‌رود ترجمه پهلوی از شرح زندگی اسکندر، در اواخر دوره ساسانیان یعنی اوایل سده‌ی هفتم میلادی صورت گرفته باشد. از این متن اثری برجای نمانده است. اما ترجمه‌ای به زبان سریانی توسط یک نسطوری از ترجمه پهلوی صورت یافته و همین ترجمه است که به زبان عربی راه یافته است و با قصه‌ی ذوالقرنین درآمیخته و حتی در بسیاری از موارد رنگ و بوی اسلامی گرفته است.^{۱۳} قصه‌ی اسکندر نخستین بار در اواخر سده‌ی چهارم قمری از زبان عربی به فارسی ترجمه گردید و به اخبیر اسکندر شهرت یافت.^{۱۴} این ترجمه زمینه و اساس تمام اسکندرنامه‌های مثنوی و منظوم متعدد پارسی قرار گرفت. مطالب این اثر به نثری فصیح و زیبا نوشته شده و آمیزه‌ای از واقعیات و افسانه‌ها است. احتمال بر این است که تاریخ تألیف این اثر به دوران سلطان محمود غزنوی بازگردد.

شاید اولین اثر به زبان پارسی که از این ترجمه الهام گرفته است، شاهنامه‌ی مثنوی ابومنصوری باشد و احتمال داده می‌شود که داستان اسکندر از این راه به متن شاهنامه‌ی فردوسی راه یافته است.^{۱۵} برخی بر این عقیده‌اند که تحریرهای دیگری جز این موجود بوده که مورد استفاده‌ی فردوسی قرار گرفته است.

محمد تقی بهار بر این نظر است که «اسکندرنامه فردوسی علی‌التحقیق غیر از این کتاب و از مأخذ دیگر است.»^{۱۶} در قرن ششم هجری قمری اثری از ابوطاهر محمد بن حسن طرطوسی با عنوان درآب‌نامه به تألیف درآمده که با روایتی از تاریخ زندگی اسکندر به پایان می‌رسد. گزارش طرطوسی تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای با روایت‌های کالیس تنس دروغین دارد. نظامی نیز هم‌چون فردوسی در شرف‌نامه‌ی و اقبال‌نامه خود به بیان روایت افسانه‌گونه از اسکندر می‌پردازد.

در شاهنامه‌ی فردوسی اسکندر از نژاد کیانیان و شخصی نیک‌سیرت است که نه تنها بر ضد دارا توطئه‌ای نمی‌کند بلکه از کشندگان او انتقام می‌گیرد. داستان نظامی نیز به داستان فردوسی نزدیک است. از دیگر شاعرانی که به سرودن اسکندرنامه‌ها پرداخته‌اند می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود.

۱- آینه اسکندری از امیر خسرو دهلوی (۶۵۱ - ۷۲۵ ق) که پنجمین مثنوی از پنج کلید امیر خسرو است.

۲- خردنامه‌ی اسکندری اثر عبدالرحمان جامی شاعر سده نهم قمری که هفتمین مثنوی از هفت اورنگ وی است.



وی مبالغه شد که وی تبدیل به موجودی نیمه‌افسانه‌ای گردید. جوانی که نسل وی از سوی پدر به هرکلیس (هرکول) - یکی از قهرمانان یونان باستان که او را به خدایان رسانیده و پسر زئوس دانسته‌اند - و از سوی مادر به آخیلوس - قهرمان یونانیان در جنگ تروا - می‌رسد.^{۱۷}

ابراهیم پورداود در کتاب فرهنگ باستان خود چنین آورده است: «داستان اسکندر در تاریخ و ادبیات ما معروف است. این داستان که مایه‌ی شگفت هر ایرانی است از زبان سریانی به ما رسیده است. اسکندرنامه‌ی سریانی که امروزه در دست است از روی اسکندرنامه‌ی پهلوی است و اسکندرنامه‌ی پهلوی که بدبختانه از دست رفته ترجمه‌ای بود از اسکندرنامه‌ی یونانی که هنوز موجود است. این اسکندرنامه‌ی یونانی به وضعی که امروزه دارد باید در سده‌ی سوم م. یا زمانی متأخرتر از آن در مصر گردآوری شده باشد»^{۱۸} حقیقت چنین است که ماجرای اسکندر و داستان‌هایی که درباره لشکرکشی‌ها و جهانگشایی‌های وی در کتب مختلف آورده می‌شود، برگرفته از نوشته‌ای مربوط به کالیس تنس است. درواقع نخستین کسی که به شرح لشکرکشی‌های اسکندر پرداخته، کالیس تنس (۳۶۰ - ۳۲۷ ق.م) مورخ، فیلسوف و خواهرزاده‌ی ارسطو است. کالیس تنس در لشکرکشی اسکندر به سوی مشرق زمین به عنوان مورخ در کنار او بوده است ولی به دلیل انتقادهای وی به دعای اسکندر، به فرمان او محکوم به مرگ می‌گردد. از کتاب او چیزی بر جای نمانده است. در تاریخ میان ۲۰۰ ق.م تا ۳۰۰ ق.م، زمانی در حدود چهار سده، یکی از یونانیان مقیم مصر و یا به احتمال بیشتر یکی از مصریان آشنا به زبان و ادب یونانی، روایات و افسانه‌هایی را که درباره‌ی اسکندر بر سر زبان بود، گردآوری کرد و با افزودن مطالب مبالغه‌آمیز بیشتری، کتابی را به عنوان شرح زندگی اسکندر

اسکندر

آنچه از تاریخ و افسانه درباره‌ی اسکندر در دست است
مشمول بر دو دسته است: اول: منابع اروپایی که با در نظر
گرفتن تمامی مبالغه‌ها و تعصبات و نیز خیال‌پردازی‌های
مورخان و گزارشگران همراه است، دوم: منابع ایرانی
- اسلامی است که شخصیت تاریخی اسکندر را بسیار
تحریف کرده‌اند

نوشته‌های هرودوت، کتزیاس و هکاتیوس استفاده نموده است. اما آن چیز که
حائز اهمیت است علاقه‌ی دیودور به اسکندر است. وی می‌خواست که به
جهانگیری‌های اسکندر معنا و مفهوم خاص بدهد و او را برانگیخته از
آسمان برای نزدیک کردن ملل به یکدیگر می‌داند. دیودور چنان درباره‌ی
اسکندر زیاده از حد مبالغه نمود که حکومت مطلقه‌ی اسکندر را استبداد
منور می‌دانت.

(۲) کنت کورتیوس^{۳۱}:

مورخ رومی به احتمال زیاد در قرن اول میلادی می‌زیسته که مهم‌ترین
تألیف وی تاریخ اسکندر است که مشتمل بر ده کتاب بوده، اما از این ده
کتاب، کتاب‌های اول و دوم و بخش‌هایی از کتاب پنجم و ششم و دهم
مفقود شده است. منابع وی برای نوشتن تاریخ اسکندر، خاطرات بطلمیوس
یکی از سرداران اسکندر و نیز روایت تاریخی کالیس تنس یکی دیگر از
همراهان اسکندر است. در اصل این اثر مفصل‌ترین تألیف پیرامون حیات
اسکندر است.

(۳) پلوتارک^{۳۲}: (۵۰ تا ۱۲۰ میلادی)

مورخ مشهور یونانی که دارای آثار ادبی و تاریخی و فلسفی است. وی
در اثر زندگی‌نامه خود به اسکندر نیز اشاره نموده است^{۳۳}. اما مهم‌تر از
تمام نویسندگان فوق، مورخ یونانی فلاویوس آریانوس است که صاحب اثر
آبازیس یا لشکر کشی اسکندر است. حال به شرح مختصری درباره‌ی وی
می‌پردازیم:

فلاویوس آریانوس مورخ یونانی که در حدود سال ۹۰ م. در نیکومدیا مرکز ایالت
بینیبا و در خانواده‌ای مرفه متولد گشت (ص ۵)^{۳۴} وی در زمان هادریان (۱۳۰
تا ۱۳۸ م) به سمت کنسولی روم در کاپادوکیه منصوب گشت.^{۳۵} وی در آن‌جا
دو لژیون رومی و مجموعه‌ای از نیروهای کمکی را در اختیار داشت. در
سال ۱۳۴ م. آن‌ها از سوی قفقاز، ناحیه‌ی کاپادوکیه را در معرض خطر
قرار دادند و هرچند به این ناحیه حمله نمودند، اما به روایتی، آریان این
مهاجمان را از ارمنستان بیرون راند. و نیز اثری به نام آرایش نظامی علیه
آن‌ها را تألیف نمود (ص ۷) او پس از مرگ هادریان، از کارهای دولتی کناره
گرفت و باقیمانده عمر را در آن اقامت گزید و زمان خود را صرف نگارش
کتاب‌هایش نمود. در سال ۱۸۰ میلادی و در زمان امپراتوری مارکوس
اورلیوس^{۳۶} درگذشت.

این نویسنده کتاب‌های مختلفی در زمینه‌ی فلسفه، تاریخ، جغرافیا به
نگارش درآورده، ولی اکثر نوشته‌های وی مفقود گردیده است. از تألیفات
مهم وی در تاریخ، کتاب آبازیس یا لشکر کشی اسکندر است. آریان با

۳- سد سکندری اثر امیر علیشیر نوایی در قرن دهم قمری که به زبان ترکی
جغتایی سروده شده است و پنجمین مثنوی از مثنوی‌های پنج‌گانه (خمسه)
وی است.

۴- اسکندرنامه یا ظفرنامه از ابوعلی حسین بن مراغی متخلص به اشرف از
شاعران سده‌ی نهم قمری که به تقلید از اسکندرنامه‌ی نظامی سروده
شده است.

۵- اسکندرنامه‌ی معروف به قصه‌س ذوالقرنین از بدرالدین عبدالسلام کشمیری
از شعرای اواخر قرن دهم هند.

لازم به ذکر است که تمامی این روایات و افسانه‌های مربوط به اسکندر
در منابع پارسی در دوره صفوی تحت عنوان اسکندرنامه و در هفت جلد با
ثری زیبا به رشته تحریر درآمده است که منسوب به منوچهرخان حکیم است.
به هرروی، برای ایرانیان که در ابتدا اسکندر در مقام اولین کسی که
تاریخ فرمانروایی ایرانیان بر ایران را درهم شکسته است، شخصی گجسته
(نفرین شده) بود،^{۳۷} اما به ظاهر پس از گذشت سده‌ها، خاطره تلخ از
چهره‌ی تاریخی اسکندر زوده شده و این بار در ادب پارسی، وی سیمایی
پیامبرگونه می‌یابد.

حتی نسب اسکندر نیز دستخوش تغییر می‌گردد و برای ایرانیان چنین
تصور می‌شود که اگر اسکندر ایرانی باشد، آنان از تحمل خفت ناشی از
شکست شاهنشاه ایران به دست بیگان‌های جوان رهایی می‌یابند. بنابراین
او را عمو و به روایتی برادر دارا (داریوش سوم) دانستند.^{۳۸}

البته این تنها ایرانیان نبودند که اسکندر را به خود نسبت دادند، بلکه
یهودیان او را نجات دهنده‌ای از میان خود و از نسل عیص بن اسحاق بن
ابراهیم می‌دانستند. مصریان نیز او را پسر امون، از نسل پادشاهان مصر و
فرزند نکانبو آخرین فرعون مصری که از اردشیر سوم هخامنشی شکست
یافته بود، می‌پنداشتند.^{۳۹}

نویسندگان یونانی و رومی شرح زندگانی اسکندر

بعد از اشاره به اسکندرنامه‌هایی که در زبان پارسی موجود می‌باشند، لازم
است که به نویسندگان زندگی اسکندر در یونان و روم اشاره شود.

(۱) دیودور سیسیلی^{۴۰}: (۹۰ تا ۲۱ ق.م)

مورخ نامدار یونانی که در قرن اول پیش از میلاد می‌زیسته است. وی کتاب
تاریخی به زبان یونانی درباره‌ی تاریخ جهان در چهار مجلد به نگارش
درآورد که از آن، ۲۱ کتاب باقی مانده است. دیودور که معاصر با دو امپراتور
قدرتمند روم یعنی جولوس سزار و اگوستوس بود، در نوشتن تاریخ خود از

قصه‌ی اسکندر نخستین بار در اواخر سده‌ی چهارم قمری از زبان عربی به فارسی ترجمه گردید و به اخبار اسکندر شهرت یافت. این ترجمه زمینه و اساس تمام اسکندرنامه‌های منثور و منظوم متعدد پارسی قرار گرفت

اسکندر

نقطه‌ی اتکای خود را بر منابعی که در آن زمان موجود بود و جزء منابع دست اول زندگی اسکندر به شمار می‌رفتند قرار داد. این آثار چنان که در قبل نیز آمد، روایت‌های بطلمیوس و آریستوبولوس که هر دو از همراهان و معاصران اسکندر بودند، است.

بطلمیوس یکی از سرداران لشکر اسکندر بود که در اکثر نبردهای وی شرکت داشته است و گزارش‌های وی از شرح نبردهای مهم اسکندر، هر چند خالی از اشکال و اشتباه نیست، اما بی‌گمان یکی از منابع مهم در این بخش است. آریان در بخش‌های مربوط به امور نظامی روایت بطلمیوس را به عنوان منبع اصلی مورد توجه قرار داده است (ص ۱۱)

آریستوبولوس نیز که بیشتر به جغرافیا و تاریخ طبیعی علاقمند بوده است به عنوان مکملی مناسب در کنار روایت بطلمیوس مورد استفاده آریان قرار گرفته است. او بسیاری از مطالب جغرافیایی لشکرکشی‌های اسکندر را از آریستوبولوس گرفته است (ص ۱۲)

آریان خود در ابتدای کتاب اول از تألیف خویش درباره منابع خود و دیگر منابع پیرامون زندگی اسکندر چنین می‌نویسد:

«هر جا بطلمیوس و آریستوبولوس، در تاریخ‌های خود درباره‌ی اسکندر، پسر فیلیپ اتفاق کلام دارند، آن را حمل بر صحت کرده و پذیرفته‌ام؛ هر جا که مطالب متفاوت‌اند آن را برگزیدم که حس کردم محتمل‌تر و قابل توجه‌تر است. درباره‌ی زندگی اسکندر روایات دیگری هم در دست است که اکثر آن‌ها بیش از هر شخصیت تاریخی دیگر درباره اسکندر دچار تناقض‌اند؛ از نظر من در میان این راویان، بطلمیوس و آریستوبولوس در این مورد صادق‌تر و موثق‌ترند» (ص ۲۹)

البته باید توجه داشت که در آثار بطلمیوس و آریستوبولوس، اغراق‌ها، تحسین‌ها و نیز نادیده گرفتن وجوه منفی شخصیت اسکندر، دیده می‌شود و این مورد از نگاه نقادانه آریان دور نمانده است. در مقایسه با دیگر نویسندگان یونانی و رومی این وقایع که به نوشته‌های فوق دسترسی داشتند، شرح آریان از دقت و اعتبار بیشتری برخوردار است. هر چند نوشته وی خالی از اشتباه و نقص ناست.

ستایش آشکار آریان از اسکندر و پیروزی‌های وی که به وضوح در اثر وی دیده می‌شود، مانع نگردیده تا وی به عنوان یک فیلسوف رواقی هر جا که اسکندر معیارهای اخلاقی را زیر پا می‌نهد، از او انتقاد نکند. چنان که بارها اسکندر را به خاطر جاه‌طلبی مفرط سرزنش کرده است (صص ۱۶ و ۱۷). آریان در اثر خود سعی بر آن داشته تا وجوه ناخوشایند شخصیت اسکندر را خوب جلوه دهد و این از ضعف‌های عمده اثر او است. تا جایی که در

وجود این که از پیروان اپیکت فیلسوف رواقی بود ولی افتخار می‌کند از ستایش گران اسکندر است و به او از طرف خدایان الهام شده تاریخ این پادشاه را بنویسد.^{۲۷}

محمد حسن پیرنیا (مشیرالدوله) درباره وی چنین می‌نویسد:

«آریان خواسته از گزنفون تقلید کند و حتی اسم کتاب خود را هم از او اقتباس کرده است و چنان که گزنفون کوروش بزرگ یا بانی دولت پارس را کمال مطلوب خود قرار داده، آریان هم اسکندر یا مخرب همان دولت را معبود خود دانسته است. لذا برای دانستن حقایق باید همواره روایات او را با روایات سایر مورخین سنجید»^{۲۸}

اما چنان که در قبل نیز آمد، منبع آریان برای شرح لشکرکشی اسکندر، روایت دو تن از همراهان اسکندر به نام‌های بطلمیوس فرزند لاگوس و آریستوبولوس است، و با توجه به این که از این آثار چیزی برجای نمانده است، لذا کتاب آریان به نوعی به عنوان منبع دست اول برای این حوادث است.

آریان علاوه بر کتاب لشکرکشی اسکندر، کتاب مستقلی نیز در شرح لشکرکشی اسکندر به هند، به نام «ایندیکا»^{۲۹} دارد. آثار دیگر آریان عبارتند از: «پریپلوس یا پیمایش (دریانوردی) دور دریای سیاه»^{۳۰} و نیز کتابی که حاوی سخنان اپیکت استاد آریان در فلسفه است.^{۳۱}

کتاب آناباریس یا لشکرکشی اسکندر

آریان با اطلاع از علاقمندی جهان رومی و یونانی به شخصیت اسکندر، در نظر داشت تا با نوشتن کتاب خویش، نام خود را به عنوان یک مورخ جاودانه سازد. بدون شک در آن زمان و در میان انبوه روایات و مطالب مکتوب و شفاهی در مورد اسکندر، این احتیاج دیده می‌شد تا به صورت دقیق‌تر به زندگی اسکندر و به خصوص شرح لشکرکشی وی به مشرق زمین و نیز موقعیت‌های نظامی و جغرافیایی نبردهای اسکندر با داریوش سوم پرداخته شود. از سوی دیگر در منابع متقدم بر آریان گاه خطاهای فاحش و نیز اظهار نظرهای متناقض دیده می‌شد و این مطلب آریان را بر آن داشت تا به تألیف کتابی دست زند که در خور شأن و منزلت اسکندر باشد. اما چنان که در قبل نیز آمد، پیش از آریان نویسندگان بزرگ یونانی و رومی چون دیودور سیسیلی، کورتیوس و پلوتارک نیز به شرح زندگی اسکندر پرداخته بودند، لیکن آریان مطلوب خود را در میان این آثار به دست نمی‌آورد.

آریان که خود فیلسوف رواقی بود، با دقت و نگاهی نقادانه تمامی آثار پیشین مربوط به شرح زندگانی اسکندر را خوانده بود. در این میان وی

به پیروزی آسان اسکندر انجامید. قوای ایران در این جنگ تحت فرمان ارشام قرار داشت که آریان نام وی را به صورت ارسامس ضبط نموده است (نک: ص ۴۷)

با انتشار خبر شکست و فرار سپاهیان ایرانی، فرمانده دژ سارد به همراه بزرگان، شهر را تسلیم اسکندر کردند. پس از آن میلث و هالیکارناسوس سقوط کردند. شهر هالیکارناسوس به سختی در برابر اسکندر مقاومت کرد و مینون دلیرانه از شهر دفاع کرد، اما این جنگ نیز به شکست ایرانیان انجامید، فریقیه نیز تسلیم سپاه اسکندر شد.^{۳۸}

آریان در ابتدای کتاب دوم خود بر این موضوع اشاره دارد که مینون فرمانده عالی ناوگان ایران موفق به تصرف جزیره خیوس گردیده و قصد داشت که با این کار نبرد را به یونان و مقدونیه بکشاند. مینون به مناطق از دست رفته‌ای از آسیای صغیر، دست می‌یابد. اما پیش از اتمام کار بر اثر بیماری جان می‌سپارد. به گفته آریان مرگ او سبب وقفهای عظیم در کار ایرانیان در این مرحله از جنگ شد. (ص ۷۷)

پس از آن که اسکندر رهسپار آنکورا شود، اهالی پافلاگونی اطاعت و انقیاد خود را به او اعلام می‌کنند. کاپادوکیه و کلیکیه نیز یکی پس از دیگری به تصرف اسکندر درمی‌آید.

به گفته آریان، سپاهیان اسکندر از همان راهی که گزنفون به همراه کوروش صغیر پیموده بود، ادامه مسیر می‌دهد. آریان بیان می‌دارد که در این احوال اسکندر دچار بیماری می‌گردد و تمامی پزشکان، جز یک نفر از بهبود او قطع امید می‌کنند، اما شخصی به نام فیلیپ اهل آکارنایا، که در پزشکی نیز مهارت داشت، دارویی تجویز می‌کند و این دارو باعث درمان اسکندر می‌گردد. (نک: ص ۸۱)

در این زمان داریوش سوم و سپاه عظیم تدارک دیده شده او، ابتدا در جلگه‌های آشور استقرار می‌یابند و منتظر ورود اسکندر می‌شوند زیرا این

شرح آتش‌سوزی تخت جمشید، اشاره‌ی آریان به این واقعه بسیار کوتاه و گذرا است. اما به هر حال ترجمه‌ی فارسی آنابازیس - که به صورت یک خلاء در میان آثار مربوط به اسکندر به زبان فارسی دیده می‌شد - گامی مهم و ارزشمند از سوی آقای محسن خادم و انتشار آن توسط مرکز نشر دانشگاهی است.

شریحی کوتاه از لشکرکشی اسکندر

زمانی که فیلیپ دوم پادشاه مقدونیه در سال ۳۳۶ ق.م به دست توطئه‌گران کشته شد و اسکندر بیش از بیست سال نداشت که به پادشاهی رسید و بنابر نوشته پلوتارک «برای ماکیدونیا (مقدونیه) هنگام بس بیمنایک پیش آمده بود».^{۳۲}

اما اسکندر که در شانزده سالگی و در زمان غیاب پدرش توانسته بود مقدونیه را اداره نماید و شورش‌های درگرفته در آن زمان را فرو نشاند، این بار نیز نشان داد که از عهده این عمل برمی‌آید. او پارمنیون را از آسیای صغیر فراخواند و در بهار ۳۳۴ ق.م قشون اسکندر تحت فرماندهی پارمنیون^{۳۳} از داردانیل گذشت و حمله اسکندر به سوی شرق آغاز گردید.^{۳۴}

اکنون اشاره کوتاه به سپاه اسکندر می‌اندازیم: ستون فقرات این سپاه را فالانژهای^{۳۵} مقدونیه‌ای و سواره نظام تشکیل می‌داد. این فالانژها از شش لژیون قبیله‌ای که هر یک ۱۵۰۰ سرباز داشتند و ۳ هزار پیاده نظام تشکیل می‌شد که معمولاً این سپاهیان را هوبلیت،^{۳۶} به معنای پیاده نظام سنگین اسلحه می‌گفتند. آنان برای نبردهای تن به تن شمشیرهای کوتاهی داشتند. تعداد سپاهیان اسکندر را زیاد ندانسته‌اند و آن را متشکل از ۳۰ هزار پیاده و ۵ هزار سواره برشمردند که از این عده ۱۲ هزار نفر پیاده نظام سنگین اسلحه بودند.^{۳۷}

نخستین برخورد میان سپاه ایرانیان و سپاه اسکندر در ساحل رود گرانیوکوس



جلگه برای سپاه ایران مناسب بود. اما داریوش سوم بعد از مدتی روانه‌ی ایسوس شهری در کلیکیه می‌شود. سرانجام در این منطقه نبرد میان داریوش سوم و اسکندر روی می‌دهد. پلوتارک تعداد نیروهای ایرانی را ششصد هزار نفر دانسته که داریوش با پشت‌گرمی فراوان به این سپاه انبوه به جنگ اسکندر آمده بود. هر چند تعداد سپاه ایران بدون شک بیشتر از سپاه مقدونیان بود، اما این تعداد که پلوتارک به آن اشاره می‌کند مبالغه‌آمیز و دور از ذهن می‌نماید.

سرانجام جنگ آغاز گردید و به گفته دیودور با شروع جنگ: «بی‌درنگ پارسی‌ها چنان نعره‌ای کشیدند که کوه‌ها به لرزه افتادند». هر دو سپاهیان ایران و مقدونیه دلیرانه جنگیدند. اما اشتباه داریوش سوم در انتخاب موضع نبرد بود. چنان که آریان در این مورد چنین می‌گوید: «خدا خود، با افکندن در دل داریوش که زمین هموار و گسترده را ترک گوید و ارتش عظیم خود را در فضایی محدود محصور سازد، خواهان آن است که عملیات به نفع ما خاتمه پذیرد». (ص ۸۵)

بدین ترتیب بعد از نبرد گرانیکوس، اسکندر به پیروزی مهم‌تری رسید. این بار پیروزی بر عالی‌ترین مظهر مردم ماد و پارس، و همه مردم آسیا که اینان بر آن‌ها حکومت می‌راندند، به دست آمد (ص ۸۱). در این نبرد مادر، همسر، دختران و پسر خردسال داریوش اسیر شدند و داریوش از میدان نبرد فرار نمود و به گفته آریان همان دم که جناح چپ ایران با حمله اسکندر از هم پاشید و داریوش در اربه جنگی خود متوجه قطع این جناح شد بی‌درنگ گریخت (ص ۹۱). داریوش سوم پس از شکست در نبرد ایسوس، تصمیم به مذاکره با اسکندر گرفت تا هم خانواده اسیر خود را از وی بخواهد و هم او را وادار به بازگشت به مقدونیه نماید.

اسکندر پس از این نبرد به قصد گشودن مصر کوشید. ابتدا پارمنیون دمشق را که در آن جا ارباب‌ها و خزانه ارتش داریوش را به دست آورد، متصرف شد و هم زمان اسکندر نیز به سوی جنوب سوریه راند و شهرهای آرواد و مارات را بدون جنگ به تصرف درآورد و بدین ترتیب تمامی فلسطین به جز صور که هفت ماه در برابر اسکندر پایداری کرد و شهر غزه که به رهبری شخصی به نام باتیس، مقاومت سرسختان‌های در برابر قوای مقدونی نشان داد. با تسخیر صور دست ایرانیان از دریا و نیز کمک آتنی‌ها کوتاه شد. پرویز رجبی در کتاب خود اشاره به این طنز تلخ تاریخ می‌کند که: «در حالی که قرار بود اسکندر به زودی تخت جمشید را به انتقام آتنی‌ها به آتش بکشد، نگران کمک آتن به داریوش بود».^{۴۰}

به هر حال اسکندر در سال ۳۳۲ ق.م مصر را نیز تصرف نمود. اسکندر پس از تصرف تمامی سرزمین‌ها تا رود فرات، آهنگ روبه‌رو شدن با داریوش کرد و این نبرد بنا به گفته پلوتارک نه در آریلا (اریل کنونی) - چنان که برخی از مورخین نوشته‌اند - بلکه در مکانی به نام گایوگاملا^{۴۱} (گوگمل) که به معنای «خانه‌ی شتر» بود، درگرفت. داریوش که پس از نبرد ایسوس، توانسته بود دوباره سپاه فراوانی را جمع‌آوری کند، رو به سوی کارزار نهاد.

آریان مجموع نیروهای داریوش را در حدود ۴۰ هزار سواره نظام، یک میلیون پیاده نظام و ۲۰۰ اربه‌سوار سکایی و در حدود ۱۵ فیل تخمین زده است (ص ۱۲۲). سپاهی که از تمام اقوام گوناگون شاهنشاهی گرد آمده بودند و تعداد سپاه اسکندر را ۴۰ هزار پیاده و ۷ هزار سوار به همراه نیروی

ذخیره سواره دانسته است. (ص ۱۲۷)

اما این بار نیز سرنوشت جنگ ایسوس تکرار گردید و به گفته آریان، در این مرحله از جنگ اسکندر بار دیگر پیروز گشت. بدین ترتیب ایرانی‌ها که برای پیروزی آمده بودند، به سرعت میدان را ترک کردند. (ص ۱۳۰)

حال دروازه‌های بابل بر روی اسکندر گشوده شد و عظمت آن موجب حیرت اسکندر و سپاهیان وی گردید. پس از بابل، شوش پایتخت هخامنشیان بدون مقاومتی تسلیم اسکندر شد. اسکندر که رو به سوی پایتخت دیگر هخامنشیان یعنی تخت جمشید نهاده بود، با پایداری و مقاومت سرسختانه آریوبرزن روبه‌رو شد. هر چند آریان، بسیار کوتاه به این موضوع اشاره می‌کند و چنان که در قبل نیز گفته شد وی از واقعه آتش‌زدن تخت جمشید توسط اسکندر به سرعت می‌گذرد.

اسکندر پس از تصرف تخت جمشید، به دنبال کردن داریوش سوم پرداخت و با شنیدن این خبر که وی در ماد است به سوی آن منطقه راند. و در بهار سال ۳۳۰ ق.م به همدان رسید. وی به پارمنیون دستور داد تا به همراه نیروهای خود کادوسیه و هیرکانیه را تصرف نماید و خود به همراه نیروهایش در پی داریوش رو به سوی سرزمین پارت نهاد.

داریوش سوم در هنگام عقب‌نشینی به دست بسوس ساتراپ باکتریا دستگیر گردید (نک: ص ۱۳۷) و اسکندر با شنیدن این خبر به سوی باکتریا رفت هنگامی که اسکندر به نیروهای بسوس رسید، نابارانس، فرمانده سواره نظام داریوش و بارسائتس بر داریوش چندین زخم زدند و بر اثر این زخم‌ها، داریوش سوم جان سپرد. بر طبق گفته آریان، اسکندر پیکر داریوش را برای خاکسپاری در آرامگاه سلطنتی و مانند شاهان پیشین به تخت جمشید فرستاد و چنین بود پایان کار داریوش سوم. (ص ۱۳۹)

پس از مرگ داریوش سوم، اسکندر مسیر خود را به سوی شرق ادامه داد. اسکندر از این زمان گرفتار تجملات دربار شرقی شده بود و هم‌چون پادشاهان هخامنشی جامه ارغوانی می‌پوشید. بر طبق گفته‌ی گیرشمن: «بنابراین آنگاه مشرق، فاتح خود را مغلوب کرده بود».^{۴۲}

بسوس ساتراپ باکتریا، اینک خود را با نام اردشیر چهارم، پادشاه ایران می‌دانست، در آریا (هرات) نیز شورش علیه اسکندر روی داده بود، اسکندر ابتدا شورش ساتراپ آریا را سرکوب کرد و سپس سیستان، مکران و رنج را تصرف نمود. وی از رنج به سوی غزنه و بعد کابل رفت. در این منطقه اسکندر با قبیله‌های هندی ساکن در مرز برخورد نمود که دلاوران از خود دفاع می‌کردند.

سپس اسکندر برای پایان دادن به کار بسوس به سوی وی حمله نمود و توانست وی را شکست دهد. وی که قصد تصرف سغد را داشت به آن سوی سیحون حرکت کرد اما سکاها آن سوی سیحون پایداری سرسختان‌های از خود نشان دادند و بعد از پیروزی‌های پی در پی، اسکندر برای نخستین بار نتوانست که سکاها را شکست دهد. در هند نیز چیزی نصیب اسکندر نگردید.

اسکندر در بهار ۳۲۴ ق.م خود را به شوش رساند و این پایان ده سال لشکر کشی وی به مشرق زمین بود. سرانجام اسکندر در ژوئن ۳۲۳ ق.م و در حالی که سی و سه سال بیش از عمرش نگذشته بود بر اثر بیماری در بابل درگذشت.^{۴۳}

آریان در پایان اثر خود چنین می‌گوید که: «به عقیده من در آن روزگار ملت، شهر یا فردی نبود که نام اسکندر را شنیده باشد، هرگز در سراسر

را برآورد و سوخت و او بسیاری از دستوران و داوران و هیبردان و مؤبدان و دین‌برداران و افزارمندان و دانایان ایرانشهر را بکشت و در میان هر یک از بزرگان و کخدایان ایرانشهر کینه و ناآشتی افکند و خود نابود شد و به دوزخ روانه گشت.

۱۸- رجیبی، پرویز؛ هزاره‌های گمشده ج ۳، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۸۲، صص ۱۹۶-۲۰۰

۱۹- نک: افشار، ایرج؛ «حدیث اسکندر»، یغما، سال ۱۷، شماره ۴، ۱۳۴۳

20- Diodor De Silie

21- Quintus curtius

22- Plutarch

۲۳- نک: بیات، عزیزالله؛ شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران، تهران، امیرکبیر، چاپ اول ۷۷،

صص ۳۳-۳۶ و نیز نک: وثوقی، محمدباقر؛ بررسی منابع و مآخذ تاریخ ایران پیش از اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ سوم ۱۳۸۵، صص ۳۹-۴۶

۲۴- ایالت بینینا واقع در آسیای صغیر (ترکیه کنونی) بود

۲۵- نک: لغت‌نامه دهخدا مدخل آریان

26- Marcus Aurelius

۲۷- نک: لغت‌نامه دهخدا مدخل آریان

۲۸- پیرنیا، محمدحسن؛ تاریخ ایران باستان، ج ۱، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ چهارم ۱۳۶۹، صص ۹۹-۱۰۰

29- Indica

30- Periplus Ponti Euxini

۳۱- پورادود، ابراهیم؛ فرهنگ ایران باستان، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول ۱۳۸۰، صص ۱۶۹

۳۲- نک: پلوتارک، ایرانیان و یونانیان، احمد کسروی، انتشارات جامی، چاپ اول ۱۳۸۰، صص ۲۷۱

33- Parmenion

۳۴- دیاکونف، م.م؛ تاریخ ایران باستان، روحی ارباب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۸۰، صص ۱۵۰-۱۵۱

۳۵- Phalanx: پیاده نظام مقدونیه‌ای که مرکب از چندین صف فشرده بودند

36- Hoplites

۳۷- گر شسویچ، ایلیا؛ تاریخ ایران دوره هخامنشیان، از مجموعه تاریخ کمبریج ج ۲، مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات جامی، چاپ اول ۱۳۸۵، صص ۲۸۴-۲۸۵

۳۸- برای آگاهی بیشتر از مطالب یادشده نک: رجیبی، پرویز؛ هزاره‌های گمشده: دیاکونف، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب؛ امستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم؛ پلوتارک، ایرانیان و یونانیان، احمد کسروی؛ دیودور سیسیلی، ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی

۳۹- همان

۴۰- رجیبی، پرویز؛ هزاره‌های گمشده ج ۳، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۸۲، صص ۱۴۷

41- Gaugamela

۴۲- گیرشمن، رومن؛ ایران از آغاز تا اسلام، محمد معین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پانزدهم ۱۳۸۳، صص ۲۴۷

۴۳- برای آگاهی بیشتر نک: رجیبی، پرویز؛ هزاره‌های گمشده: دیاکونف، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب؛ پلوتارک، ایرانیان و یونانیان، احمد کسروی؛ دیودور سیسیلی، ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی

جهان مانند او نیامد، از این روست که احساس می‌کنم در زادن او قدری برتر از قدرت بشری دخالت داشته است». (ص ۳۰۸)

پی‌نوشت:

* Mail: abbas.dj.k@live.com

۱- زرین کوب، عبدالحسین؛ تاریخ در ترازو، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دهم ۱۳۸۵، صص ۳۲

۲- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی؛ اسطوره زندگی زرتشت، تهران، نشر چشمه، چاپ هفتم ۱۳۸۶، صص ۷

۳- در لغت‌نامه دهخدا واژه اسطوره چنین تعریف شده است که اساطیر جمع اسطار است و به معنای افسانه‌پردازی و روایت‌های بی‌پایه می‌باشد. در فرهنگ انگلیسی اکسفورد توصیف اسطوره با این کلمات آغاز می‌گردد که «روایتی که جنبه افسانه محض دارد ... اما گروهی دیگر بر این نظر می‌باشند که اسطوره از کلمه یونانی "Historia" به معنای کاویدن و جستجو کردن گرفته شده است. نیز عده‌ای عقیده بر این دارند که اعراب پس از غلبه یافتن بر روم شرقی و آشنایی با نوشته‌های رومیان کلمه لاتین "Istoriare" به معنای به صورت تاریخ یا افسانه تاریخی درآوردن را معرب کرده و روایت‌های افسان‌های تاریخی‌گونه را اسطوره خواندند.

۴- همیلتون، ادیت؛ سیری در اساطیر یونان و روم، عبدالحسن شریفیان، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۸۳، صص ۱۱-۱۲

۵- کیوانی، مجیدالدین؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۸، مدخل اسکندر 6- Plutarchus

۷- پلوتارک، ایرانیان و یونانیان، احمد کسروی، تهران، انتشارات جامی، چاپ اول ۱۳۸۰

۸- کیوانی، مجیدالدین؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۸، مدخل اسکندر

۹- گجستک به معنای نفرین شده و ملعون می‌باشد.

۱۰- نگاه کنید به: پلوتارک، ایرانیان و یونانیان، احمد کسروی، انتشارات جامی، چاپ اول ۱۳۸۰، مانفردی، والرئوما سیمو؛ اسکندر، فریده مهدوی دامغانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۳ جلد)، چاپ اول ۱۳۸۲

۱۱- پورادود، ابراهیم؛ فرهنگ ایران باستان، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول ۱۳۸۰، صص ۱۶۸-۱۷۲

۱۲- برگرفته از دانشنامه زبان و ادب پارسی و نیز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد هشتم، مدخل اسکندرنامه و همچنین لغت‌نامه دهخدا مدخل اسکندرنامه

۱۳- صفا، ذبیح‌الله؛ حماسه‌سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم ۱۳۷۸، صص ۹۰

۱۴- مجمل التواریخ و القصص، محمدتقی بهار و علی‌اصغر عبدالهی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۸۴، صص ۵۰۶

۱۵- برگرفته از لغت‌نامه دهخدا مدخل اسکندرنامه

۱۶- بهار، محمدتقی؛ سبک‌شناسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم ۱۳۸۰

۱۷- در فصل یک، بندهای ۳-۷، اردویراف‌نامه درباره‌ی اسکندر چنین آمده است:

پس گجسته گنامیو دروند برای این که مردمان به این دین شک کنند، گجسته اسکندر یونانی مصرنشین را گمراه کرد که با ستم‌گران و نبرد و بیماری به ایرانشهر آمد و او فرمانروای ایران را کشت و دربار و فرمانروایی را آشفته و ویران کرد و این دین یعنی همه اوستا و زند با آب زر بر روی پوست‌های آراسته گاو نوشته و در استخر پاپکان در دژنپشت نهاده شده بود و این دشمن بدجنت، اشموغ دروند بدکار، اسکندر یونانی مصرنشین آن‌ها